

ملاک آیات متشابه در المیزان

جواد آسه*

چکیده

محکم و متشابه یکی از مباحث مهم علوم قرآن و تفسیر است تا آنجا که کتابی درباره علوم قرآن و تفسیر نمی توان یافت که مسائلی از این دو مطرح نکرده باشند. اما تاکنون درباره ملاک های تشخیص آیه متشابه و روش شناسی تفسیر آن کمتر سخن به میان آمده است. علامه از جمله مفسرانی است که غالب دیدگاه ها و مبانی اش مربوط به آیه محکم و متشابه و تفسیر و تأویل آن ها را ذیل آیه هفتم آل عمران به بحث گذاشته است. ملاک علامه در متشابه خواندن یک آیه این است که اولاً: آن آیه دارای تشابه در مراد باشد و نه در لفظ و ثانیاً: جهت تشابه زدایی از آن و احکام بخشیدن به آن باید آن را به آیات محکم ارجاع داد. ایشان ارجاع آیه متشابه به آیه محکم را تفسیر می داند نه تأویل. مهمترین روش ایشان در تفسیر آیات متشابه اولاً: بهره جستن از تفسیر قرآن به

*دانش پژوه مقطع دکتری علوم و قرآن حدیث.

به قرآن است. ثانیاً: تا جایی که ممکن است از مجاز استفاده نمی کند.
کلید واژه‌ها: ملاک تشخیص آیه متشابه، تفسیر آیه متشابه، المیزان، محکم و متشابه، تأویل.

مقدمه

بر اساس آیه هفتم سوره آل عمران ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ قرآن دارای آیات محکم و متشابه است. در قرآن و روایات جهت بازشناسی آیات محکم از متشابه معیاری ارائه نشده است. از این رو هر مفسری بر اساس مبانی کلامی خود به تعیین آیات متشابه دست یازیده است. طبق آیه پیش گفته، آیات محکم اصل و اساس و بنیان قرآن است بر این اساس راه فهم و تفسیر آیات متشابه ارجاع آن‌ها به آیات محکم است.

از آنجا که آیات محکم اس و اساس قرآن است پس نباید تعداد آیات متشابه در قرآن بیش از آیات محکم باشد، اما ما شاهد دانشمندان و مفسرانی هستیم که آیات فراوانی را متشابه به شمار آورده اند. از سوی دیگر با آن که بر اساس آیه هفتم سوره آل عمران می توان با ارجاع آیات متشابه به آیات محکم به تفسیر صحیح و واحدی از آن‌ها نائل شد، اما مع الوصف ما نه تنها شاهد اختلاف مفسران در تفسیر این دست از آیات هستیم، بلکه برخی از جریان‌های تفسیری سخن از تفسیر ناپذیری آن‌ها به میان آورده اند.

جهت دست یابی به ملاک تشخیص و روش شناسی تفسیر آیات متشابه به سراغ تفسیر المیزان رفته ایم. پرسش اصلی این مقاله ملاک تشخیص و روش شناسی تفسیر آیات متشابه از دیدگاه صاحب المیزان است. اما پرسش‌های فرعی این مقاله عبارتند از:

۱. تعریف علامه طباطبایی از محکم و متشابه چیست؟
۲. او چه تعریفی از تأویل به دست داده است؟
۳. تعریف او از تفسیر چیست؟
۴. دیدگاه ایشان درباره مرجع ضمیر در «تَأْوِيلُهُ» در فراز: ﴿وَمَا يَعْزِمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ از آیه هفتم سوره آل عمران چیست؟
۵. دیدگاه او درباره «او» دوم در فراز: ﴿وَمَا يَعْزِمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ از آیه هفتم سوره آل عمران چیست؟

۶. آیا علامه در تأویل آیات متشابه تنها به ارجاع آن‌ها به آیات محکم بسنده کرده است؟

۷. آیا می‌توان با استفاده از مسائل زبانی به تأویل آیات متشابه اقدام کرد؟
با بررسی آثار - اعم از کتاب و مقاله - منتشر شده درباره تفسیرالمیزان این نتیجه حاصل شده است که تاکنون درباره موضوع مورد بحث، پژوهشی در قالب مقاله و با مرکزیت موضوع مورد بحث که به زوایای مختلف آن پرداخته باشد، صورت نگرفته است. البته در کتاب «پژوهشی در محکم و متشابه» - محمد اسعدی - به شکل فشرده و خلاصه به برخی از زوایای این موضوع اشاره شده است. از آنجا که در میان تفاسیر شیعه، تفسیرالمیزان از جایگاه مهمی برخوردار است از این رو پژوهش در دیدگاه صاحب این تفسیر درباره ملاک تشخیص و روش تفسیر آیات متشابه می‌تواند در نگاه قرآن پژوهان به آیات متشابه و روش تفسیر آن‌ها بسیار تأثیرگذار باشد. روش ما در این پژوهش توصیفی - تحلیلی است.

ما نخست با لحاظ دیدگاه علامه طباطبایی به مفهوم شناسی برخی از مفاهیم اساسی این مقاله می‌پردازیم. آنگاه به تحلیل نحوی به دست داده شده از سوی علامه از آیه هفتم سوره آل عمران اشاره می‌کنیم. سپس ملاک علامه در تشخیص و روش شناسی تفسیر آیات متشابه را به بحث می‌گذاریم.

۱. مفهوم شناسی

در این قسمت به تعریف اصطلاحی برخی از مفاهیم اساسی این مقاله براساس دیدگاه علامه طباطبایی اشاره می‌کنیم.

الف: محکم؛ علامه در معنای اصطلاحی محکم می‌نویسد: آیاتی که دارای یک مدلول و آشنای با زبان در آن شک و تردید نداشته باشد. از این رو محکومات آیاتی اند که متضمن اصول مسلم - وجود صانع، توحید، بعثت انبیاء، تشریح احکام، معاد و... - قرآنند.^۱

ب: متشابه؛ ایشان در معنای اصطلاحی متشابه چنین می‌نگارد: مراد از تشابه این است که وقتی شنونده ای آیه ای را بشنود، نتواند مراد و مقصود آن را بفهمد بلکه بین چند معنا مردّد بماند.^۲ در جایی دیگر چنین آورده: آیه با حفظ مدلولش بر معنایی

دلالت کند که شک و تردید پذیر باشد. این شک و تردید از جهت لفظ نباشد. چرا که با مسائل زبانی قابل حل است. مثلاً اگر لفظی، عام و مطلق بود می توان آن را به مخصص و مقید ارجاع داد. بلکه باید از جهت معنا و با معنای آیه محکم تردید ناپذیر و تبیین کننده معنای آیه متشابه، ناسازگار باشد.^۳

ج: تأویل؛ علامه برای قرآن دو نزول قائل است: نزول دفعی و نزول تدریجی.^۴ از این رو قرآن را دارای دو ساحت می داند: ساحتی که مربوط به لوح محفوظ و بسیط و بدون تفصیل است. و ساحتی که تنزل یافته ساحت نخست و با تفصیل و به صورت لفظ است.^۵

با التفات به این مطلب ایشان تأویل را از سنخ مفاهیمی که از مدلول های الفاظ به دست می آید، نمی داند. بلکه آن را از امور خارجی تلقی کرده است.^۶ نه هرامر خارجی مثل این که مصداق خارجی خبر باشد و از باب ممثل و مَثَل و باطن و ظاهر می داند.^۷ به بیانی دیگر تأویل ساحت دوم قرآن را ساحت نخست قرآن به شمار آورده است.^۸ او همه قرآن - آیات محکم و متشابه - را تأویل مند می داند.^۹

د: تفسیر متشابه؛ قرآن علت پیروی اهل زیغ از آیات متشابه را تأویل جویی آنان از این سنخ آیات دانسته است. اما علامه طباطبایی از تأویل متشابهات، به تفسیر متشابهات تعبیر کرده است. زیرا ایشان فرموده: «برای تفسیر آیات متشابه باید آن ها را به محکم ارجاع داد چرا که برخی از قرآن مفسر برخی دیگر است».^{۱۰} حال پرسشی در اینجا مطرح می شود و آن این که چرا قرآن از تعبیر «اِئْتِغَاءُ تَأْوِيلِهِ» استفاده کرده است نه «اِبتِغَاءُ تفسیره»؟ زیرا به فرمایش علامه طباطبایی جهت فهم آیات متشابه آن ها را باید به آیات محکم برگرداند. اهل زیغ در فهم آیات متشابه به آیات محکم رجوع نمی کنند و از نزد خودشان معنایی از آن ارائه می دهند. از این رو قرآن هدف آنان را «اِئْتِغَاءُ تَأْوِيلِهِ» خوانده است.

ه: تحلیل نحوی؛ تحلیل نحوی، یعنی: استفاده از علوم ادبی - لغت، صرف، بلاغت - با محوریت دانش نحو در کنار قرائن دیگر - روایت، فضای نزول، سیاق، آیات دیگر و ادله عقلی - به صورت هم افزایی جهت کشف مراد خداوند از آیات. بنابراین تحلیل نحوی یک آیه یعنی نقد و بررسی و اظهار نظر درباره کلماتی از آیه که میان مکتب نحوی بصره و کوفه، نحویان، اعراب شناسان و مفسران در دو ساحت

اعرابی و غیراعرابی اختلاف وجود دارد با لحاظ علوم لغت، صرف و بلاغت و التفات به قرائن دیگر-روایت، فضای نزول، سیاق آیات دیگر و ادله عقلی- با محوریت دانش نحو و ترجیح یک وجه اعرابی بر وجه دیگر یا بیان وجهی جدید. تحلیل نحوی در ساحت اعراب بدین صورت است که فقط وجه اعرابی کلماتی از آیه که درباره آن‌ها میان مکتب نحوی بصره و کوفه یا نحویان یا اعراب‌شناسان یا مفسران اختلاف وجود دارد، مورد نقد و بررسی و اظهار نظر قرار می‌گیرد.

و سخن در تحلیل نحوی یک آیه در ساحت غیراعرابی، درباره خود قاعده نحوی به کار رفته در آیه است از این نظر که چرا فلان کلمه در این آیه باید مفعول باشد و چرا فاعل نمی‌تواند باشد؟ و درباره معانی حروف و نوع آن‌ها و مرجع ضمیر و از این قبیل، از این جهت که چرا در این آیه حرف جرّ «من» این معنا را دارد و چرا آن معنا را ندارد؟ یا این که همزه‌ای که در این آیه به کار رفته چرا به این معناست؟ یا این که چرا «ثم» به کار رفته در این آیه بدین معناست؟ و یا این که چرا مرجع این ضمیر فلان کلمه است و چرا آن کلمه نیست؟ و این که متعلق جار و مجرور در این آیه لزوماً باید متعلق به فلان کلمه باشد؟ چنان که ملاحظه می‌شود این سنخ از بحث‌ها ذیل آیات بحث‌های غیراعرابی است. با توجه به تعریفی که از تحلیل نحوی به دست داده ایم این نتیجه حاصل می‌شود که با دانش نحو که در جامه ترکیب نحوی و تحلیل اعرابی ظهور و بروز می‌یابد نمی‌توان به مراد جدی خداوند از آیات دست یافت. بلکه دانش نحو هنگامی ما را در فرایند تفسیر به مراد جدی خداوند می‌رساند که در جامه تحلیل نحوی ارائه شود.^{۱۱}

به بیان دیگر دانش نحو منهای معنای حاصل از علوم لغت، صرف و بلاغت و قرائن روایت، فضای نزول، سیاق، آیات دیگر و ادله عقلی و معنای حاصل از علوم لغت، صرف و بلاغت و قرائن روایت، فضای نزول، سیاق، آیات دیگر و ادله عقلی منهای دانش نحوی نمی‌تواند ما را به مراد جدی خداوند برساند. زیرا چه بسا ممکن است ترکیبی از آیه به دست داده شود که از حیث نحوی صحیح اما معنای صحیحی برای آیه در بر نداشته باشد و چه بسا ممکن است ترکیبی از آیه ارائه شود که از نظر دانش نحو صحیح نباشد اما معنای صحیحی برای آیه حاصل آید.^{۱۲}

پس دانش نحو و معنای حاصل از علوم لغت، صرف و بلاغت و قرائن روایت، فضای نزول، سیاق، آیات دیگر و ادله عقلی توأمان و به یاری هم و با هم افزایشی می‌توانند ما را

مراد جدی رهنمون شوند.

ز: روح معنا؛ یکی از مسائل مهم درباره معنای واژه ها این است که آیا آن ها فقط برای یک مصداق مشخص وضع شده اند یا این که برای هر مصداقی از آن که در آینده به وجود می آید نیز وضع شده است؟ علامه از جمله دانشمندانی است که معنای یک واژه را فقط وضع برای نخستین مصداق آن نمی داند. وی قائل به روح معنا برای واژه هاست. با این توضیح که برای نمونه واژه سراج نخستین بار برای چراغی با کیفیت خاص وضع شد. با گذشت زمان و پیشرفت تکنولوژی کیفیت چراغ ها تغییرات قابل توجهی کرده اند اما همچنان واژه «سراج» بر آنان اطلاق می شود. زیرا واژه «مصباح» بر چراغی اطلاق شده است که نور از آن تولید می شود. و این نور افشانی روح معنایی واژه «سراج» است. بنابراین هر چراغی با هر کیفیت و شکلی که این عمل را انجام دهد بر آن سراج اطلاق می شود.^{۱۳}

۲. علامه و تحلیل نحوی آیه هفتم سوره آل عمران

در اینجا تحلیل نحوی ای که علامه ارائه داده است، نقل می کنیم.

علامه در تفسیر المیزان در فرآیند تفسیر آیات از تحلیل نحوی استفاده کرده است. آیه هفتم سوره آل عمران هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ یکی از آن آیات است. ایشان در تفسیر این آیه دو تحلیل نحوی ارائه داده اند. تحلیل نخست در مشخص ساختن مرجع ضمیر در کلمه «تَأْوِيلَهُ» و تحلیل دوم در نوع واو «استینافیه یا عاطفه بودن» «وَالرَّاسِخُونَ»^{۱۴} در فراز «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» است.

الف: تحلیل نحوی در مشخص ساختن مرجع ضمیر در کلمه «تَأْوِيلَهُ»؛ در کتاب های نحوی درباره مرجع ضمیر چنین آمده که برگشت ضمیر به اقرب مذکور اولی است از برگشت ضمیر به ابعد مذکور مگر با وجود قرینه.^{۱۵} بنا بر این قاعده توجیهی^{۱۶} مرجع ضمیر در کلمه «تَأْوِيلَهُ» را باید «متشابه منه» در نظر گرفت. اما علامه طباطبایی با بررسی آیاتی^{۱۷} که در آن ها واژه تأویل به کار رفته است به این نتیجه رهنمون می شوند که افزون

بر آیات متشابه، آیات محکم نیز تأویل مندند. ایشان بر اساس این قرینه مرجع کلمه «تَأْوِيلَهُ» را «الکتاب» - مرجع أبعد - دانسته است.

ب: تحلیل نحوی در تعیین نوع «واو» در فراز ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ از نظر نحوی «واو» در فراز ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ را می توان هم عاطفه و هم استینافیه گرفت. اما برخی از مفسران^{۱۸} آن را عاطفه و برخی دیگر^{۱۹} که علامه طباطبایی^{۲۰} نیز جزء آن هاست آن را استینافیه به شمار آورده اند.

علامه طباطبایی با استفاده از قرائن موجود در این آیه هفتم سوره آل عمران این دیدگاه را ارائه داده است. آن قرائن عبارتند از:

۱. یکی از کلماتی که در آیه مورد نظر وجود دارد واژه «أما» در فراز ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ﴾ است. این کلمه در جمله، به صورت شرط، تفصیل و تأکید به کار می رود. اسلوب تفصیل آن به این صورت است که نخست یک «أما» با حرف فاء در ابتدای جمله آورده می شود سپس «أما» ی دیگری همراه با «واو» عطف با فاصله از «أما» ی نخست تکرار می شود. مانند فراز ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا﴾ از آیه ۲۶ سوره بقره. البته گاهی «أما» ی دوم به علت وجود «أما» ی نخست یا کلامی که پس از آن در مکان «أما» ی دوم قرار گرفته تکرار نمی شود.^{۲۱}

در آیه مورد بحث پس از فراز ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ﴾، «أما» ی دوم به علت وجود جمله ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ تکرار نشده است.^{۲۲}

علامه طباطبایی بر اساس آنچه بیان شد با التفات وجود «أما» ی نخست در آیه مورد بحث، می نویسد: «واو» در فراز ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ «واو» استینافیه و جمله پس از آن طرف تردید فراز ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ﴾ می باشد. از این رو معنای دو فراز پیش گفته این است که مردم در استفاده از کتاب «قرآن» به دو گروه تقسیم می شوند: برخی از آنان از متشابهاات پیروی می کنند و برخی از آنان در صورتی که آیه ای برای آنان متشابه شود می گویند به آن متشابه ایمان داریم و همه آن ها از جانب پروردگار است و اختلاف این دو گروه از جهت زیغ القلب و رسوخ العلم است.^{۲۳}

۲. الف: عاطفه بودن «واو» حاکی از آگاهی راسخان در علم از جمله پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که افضل آن‌ها می‌باشد.

نقد: اولاً: قابل تصور نیست کسی که قرآن بر قلب او نازل شده از تأویل آن آگاه نباشد. ثانیاً: شیوه قرآن در جایی که نام امت را یا وصف جماعتی را که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز جزئی از آنان باشد، به میان می‌آورد این است که نام شریف ایشان را نخست و به صورت متمایز از باب تشریف و تعظیم ذکر می‌کند سپس نام دیگران را می‌آورد (البقرة، ۲/۲۸۵، التوبة، ۹/۲۶ و ۸۸، آل عمران، ۳/۶۸، التحريم، ۸/۶۶).

از این رودرآیه مورد نظر اگر مراد این باشد که راسخان در علم، عالم به تأویل اند پس به طور قطعی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز از جمله آنان خواهد بود. در این صورت عبارت «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» می‌بایست به صورت «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» نازل می‌شد.

ب: دیگران که با توجه به صدرآیه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» که بر عالم بودن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کتاب دلالت دارد، نیازی به ذکر عالم بودن ایشان به تأویل کتاب نیست.^{۲۴}

۳. ملاک علامه در تشخیص آیه متشابه

باید دانست که از دیدگاه علامه طباطبایی همه آیات قرآن اعم از محکم و متشابه تأویل‌مندانند. بنابراین صرف این که آیه ای تأویل‌مند است نمی‌توان آن را از آیات متشابه به شمار آورد.^{۲۵}

با توجه به تعریفی که از مفهوم متشابه از علامه طباطبایی ذیل عنوان مفهوم‌شناسی آوردیم ایشان آیه‌ای را متشابه می‌داند که؛ اولاً: شنونده با سماع آن در تشخیص معنای آن مردد شود. ثانیاً: در علاج و تفسیر آن، مباحث زبانی کارساز نباشد بلکه باید آن را به آیات محکم ارجاع داد. پس اگر مشکلی معنانشناختی در آیه ای با استفاده از مباحث زبانی گره‌گشایی شود این آیه از آیات متشابه به شمار نمی‌آید. بلکه اگر گره‌گشایی معنانشناختی از یک آیه فقط با ارجاع به آیات محکم صورت پذیرد آن آیه متشابه است.^{۲۶}

ایشان بر این باور است که غالب بدعت‌ها و دیدگاه‌های شخصی و مذاهب فاسدی که به سبب آن‌ها فرقه‌های اسلامی پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در معارف یا در احکام از حق

استوار منحرف شده‌اند به علت پیروی از متشابهات و تأویل آیات، آن گونه که خداوند نخواست، بوده است. گروهی به آیات تجسیم، گروهی دیگر به آیات جبر، گروهی دیگر به آیاتی که تفویض را القاء می‌کند، گروهی دیگر به آیاتی که موهم لغزش انبیاء است، گروهی دیگر به نفی صفات خداوند، گروهی دیگر به تشبیه خالص و زیادتی صفات و ... تمسک جسته‌اند. همه این موارد، تمسک به آیات متشابه بدون ارجاع آن‌ها به آیات محکم است.^{۲۷}

علامه طباطبایی اتباع از متشابه را به مذموم و غیرمذموم تقسیم می‌کند. و اتباع مذموم را عملی نه ایمانی - آن گونه که راسخان در علم چنین اتباعی دارند - بدون ارجاع به آیات محکم دانسته است.^{۲۸} ایشان علت تأویل جویی متشابهات از سوی اهل زیغ را از باب وقوف آنان بر تأویل قرآن و مآخذ احکام حلال و حرام دانسته‌اند تا از این راه، از اتباع محکومات دین بی نیاز شوند و بدین وسیله از ریشه و اساس دین خدا را منسوخ سازند.^{۲۹}

علامه طباطبایی آیه متشابه را به سبب تشابه در مرادش متشابه می‌داند نه از این جهت که تأویل مند است. برای تفسیر آیات متشابه باید آن‌ها را به محکم ارجاع داد چرا که برخی از قرآن مفسر برخی دیگر است. برای نمونه آیه ﴿إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ (القیامة، ۲۳/۷۵) از آیات متشابه است و با ارجاع آن به آیه: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ (الشوری، ۱۱/۴۲) و آیه: ﴿لَا تَذَرِكُہُ الْأَبْصَارُ﴾ (الأنعام، ۱۰۳/۶) روشن می‌شود که مراد از آن رؤیت بصری و حسی نیست. و با لحاظ آیه ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾ (النجم، ۱۱/۵۳) و آیه: ﴿أَفْتَمَارُؤُنْہُ عَلٰی مَا یَرٰی﴾ (النجم، ۱۲/۵۳) تا آیه: ﴿لَقَدْ رَأٰی مِنْ آیَاتِ رَبِّہِ الْکُبْرٰی﴾ (النجم، ۱۸/۵۳) ثابت می‌شود که برای قلب رؤیت ویژه‌ای است که غیر از فکرمی باشد. چرا که فکر به تصدیق و مرکب ذهنی و رؤیت قلبی به ذات تعلق دارد. نتیجه آن که توجه قلبی نه حسی و مادی و نه عقلی و ذهنی است. در بقیه آیات نیز می‌توان همین روش را در پیش گرفت.^{۳۰}

با توجه به عبارت‌هایی که از علامه طباطبایی نقل کردیم می‌توان موارد ذیل را از ملاکات ایشان در تشخیص آیات متشابه دانست:

۱. تشابه باید در مراد آیه باشد نه در لفظ آن؛

۲. این که قرآن اتباع اهل زیغ را تأویل جویی خوانده است دلیل نمی‌شود که هر آیه‌ای که تأویل مند باشد از آیات متشابه به شمار آید. زیرا این که قرآن عمل اهل زیغ را تأویل

جویی دانسته است از این باب است که آنان، آن آیات را به آیات محکم ارجاع نمی دهند؛
 ۳. برای رفع تشابه آیات متشابه باید آن‌ها را به آیات محکم ارجاع داد؛
 ۴. آیات متشابه آیتی هستند که در فهم آنان باید به تفسیر آنان همت گمارد نه تأویل
 آن‌ها.

۴. روش علامه در تفسیر آیه متشابه

مفسران در تعیین آیات متشابه و تفسیر آن‌ها از ملاک و روش واحدی پیروی نکرده
 اند. آنان بر اساس مبانی ای که برخاسته از اعتقادات کلامی و نوع نگاه آنان به قرآن و
 تفسیر است به تفسیر آیات متشابه پرداخته اند.

علامه طباطبایی افزون بر این که در تعیین و تشخیص آیات متشابه ملاک‌هایی را ارائه
 داده است - چنان که بیان کردیم - در تفسیر آیات متشابه نیز روشمند عمل کرده است.
 ایشان بر اساس این که، اولاً: بخشی از قرآن مفسر بخش دیگر است - روش تفسیر قرآن به
 قرآن -، و ثانیاً: با توجه به عبارت «هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ» (آل عمران، ۷/۳) در تفسیر آیات متشابه
 باید آن‌ها را به آیات محکم برگرداند؛ از این رو در تفسیر آیات متشابه باید به این صورت
 عمل کرد که، اولاً: باید آن‌ها را به آیات محکم ارجاع داد. ثانیاً: باید با توجه به آن آیات
 محکم به تفسیر آن‌ها اقدام کرد. توضیح آن که چون علامه طباطبایی ذیل تفسیر آیه ۷
 آل عمران به روش تفسیر آیات متشابه اشاره کرده است، ذیل تفسیر آیات متشابه غالباً
 به روش تفسیر آن‌ها اشارتی ندارد.

در اینجا با ارائه چند نمونه از تفسیر آیات متشابه^{۳۱} از علامه، روش ایشان را در تفسیر
 این دست از آیات به شکل عملیاتی نشان می دهیم.

نمونه نخست: در آیه «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ
 الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ تَرْجَعُ الْأُمُورُ» (البقرة، ۲۱۰/۲) به خداوند نسبت آمدن «اتیان»^{۳۲} که از ویژگی‌های
 اجسام است، داده شده است. حال آن که بر اساس آیه: (الشوری، ۱۱/۴۲؛ فاطر، ۱۵/۳۵؛
 الزمر، ۶۲/۳۹) خداوند به اوصاف اجسام و به نعت ممکنات از نوع حدوث و ملازم با فقر
 و حاجت و نقص وصف نمی شود. از آنجا که ساحت قرآن از تناقض گویی پیراسته
 است پس بر اساس آیات پیش گفته باید معنایی از این دست آیات به دست داد تا
 منافاتی با صفات علیا و اسماء حسناى الهی نداشته و با ساحت قدس الهی دارای
 ملائمت باشد. از این رو در این گونه از آیات که به خداوند نسبت آمدن داده شده،

می‌توان معنایی مثل احاطه و نحو آن هر چند مجازی در نظر گرفت. در این صورت مراد از اتیان خداوند در آیه مورد بحث، احاطه خداوند بر کافران در اجرای قضای خود نسبت به آنان است.^{۳۳}

افزون بر این می‌توان مضافی مثل کلمه «أَمْرٌ» را بین «يَأْتِيهِمْ» و «اللَّهُ» در تقدیر گرفت. چراکه خداوند در برخی موارد فعل را به صورت مستقیم به خودش و در موارد دیگر آن را به امر خود نسبت می‌دهد. برای نمونه در قرآن توفی نفس هم به خداوند (الزمر، ۳۹/۴۲) و هم به ملائکه (السجدة، ۳۲/۱۱، الأنعام، ۶/۶۱) نسبت داده شده است. همچنین با توجه به آیه «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (الأنبياء، ۲۱/۲۷) که درباره ملائکه است.^{۳۴} و آیات: «إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ» (یونس، ۹۳/۱۰) و «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ» (النحل، ۱۶/۳۳) «فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ» (غافر، ۴۰/۷۸). از این رو درستی تقدیر کلمه «أَمْرٌ» در چنین آیاتی به دست می‌آید. علامه طباطبایی این دو معنا را حاصل بحثی ساده در یافتن معنای این گونه نسبت ها نسبت به ساحت خداوند و آن را روش اکثر مفسران دانسته‌اند.^{۳۵}

ایشان بر این باور است که با تدبر در آیات معنای دقیق‌تر و لطیف‌تری از این نسبت‌ها در مقایسه با دو معنای بیان شده به دست می‌آید. و آن معنا این است که حقیقتاً خداوند نیز دارای اتیان است. اما نه مانند اتیانی که ما در نظر داریم و آن با حرکت و طی مسیر بین ما و جسم دیگر روی می‌دهد. بلکه حقیقت معنای اتیان با تجرید خصوصیات مادی و نقائصی که لازمه اجسام است، آن است که نزدیک شدن موجودی به موجود دیگر و رفع موانع میان آن دو را رقم می‌زند. در این صورت این معنا از اتیان را می‌توان به طور حقیقت و بدون ارتکاب مجاز به خداوند نسبت داد. بنابراین معنای اتیان خداوند در آیه مورد بحث جهت یکسره کردن کار آنان، این است که اموری که میان خداوند و آنان وجود دارد و مانع از قضاوت الهی است از میان برداشته می‌شود.^{۳۶}

نمونه دوم: در آیه: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (الفجر، ۲۲/۸۹) از آمدن خداوند سخن به میان آمده است.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه؛ اولاً: آن را به سبب وجود نسبت مجعی به خداوند متشابه خوانده است. ثانیاً: آیه ۱۱ شوری و آن دسته از آیات قیامت را که درباره ویژگی‌های آن روز است از قبیل بی تأثیر شدن سبب‌ها و برداشته شدن حجاب‌ها و آشکار شدن

این که خداوند حق مبین است، احکام بخش آن دانسته است. ایشان برای احکام بخشیدن به این آیه دوراهکار ارائه داده است.

نخست: آن که با توجه به آیاتی مانند ﴿وَالْأَمْرُ يُؤَمَّرُ لِلَّهِ﴾ (الإنفطار، ۱۹/۸۲) و ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ تَرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ (البقرة، ۲۱۰/۲) و ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ﴾ (النحل، ۳۳/۱۶) کلمه «أَمْرٌ» را به صورت مضاف به کلمه «رَبِّكَ» در تقدیر می‌گیرد.

راهکار دوم این است که نسبت مجئی به خداوند از باب مجاز عقلی باشد.^{۳۷} نمونه سوم: در آیه ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي﴾ (ص، ۷۵/۳۸) درباره خداوند تعبیر ﴿لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي﴾ به کار رفته است. معنای این تعبیر این است که خداوند حضرت آدم را با دودستش آفریده است. به تعبیر دیگر در این تعبیر این معنا فهمیده می‌شود که خداوند دارای دست است.

علامه طباطبایی بدون آن که به متشابه بودن این آیه اشاره کند در صدد گشایی معنایی از آن بر می‌آید. ایشان تعبیر پیش گفته را از دو جهت بررسی کرده است. جهت اول این که چرا در تعبیر مورد نظر از واژه «یَد» استفاده شده است. علامه کار بست این واژه را از باب تشریف همراه با اختصاص دانسته است. همانند آیه ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ (ص، ۷۲/۳۸).^{۳۸} معنای این آیه این نیست که خداوند از روح خودش در حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام دمیده باشد؛ بلکه این از باب تشریف همراه با اختصاص است. جهت دومی که علامه به بررسی آن اشاره می‌کند تشبیه به کار رفتن کلمه «يَد» در آیه مورد بحث است. ایشان علت آن را القای معنای کنایه ای دانسته‌اند. هرگاه انسان بخواهد عملی را با اهتمام انجام دهد از دو دست خود استفاده می‌کند. در اینجا نیز خداوند برای نشان دادن اهتمامش به خلقت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام از این تعبیر کنایه ای بهره گرفته است.^{۳۹}

در آیه ای دیگر (یس، ۷۱/۳۶) نیز خداوند از کلمه «يَد» به شکل جمع استفاده کرده است. علامه طباطبایی تعبیر به کار رفته در این آیه را «أَيْدِينَا» از باب اختصاص؛ یعنی: عدم شریک بودن دیگران در آفرینش انعام دانسته‌اند.^{۴۰} چرا که قرآن بر اساس قواعدی که عرب عصر نزول قرآن از آن استفاده می‌کرد، نازل شد. زیرا اگر غیر از این می‌بود قرآن برای مخاطبان اولیه قرآن غیر قابل فهم می‌شد و در نتیجه معنای آیاتی درباره تحدی قرآن (یونس، ۳۸/۱۰،

هود، ۱۱/۱۳) و فرمان به تدبر در قرآن (النساء، ۴/۸۲، محمد، ۴۷/۲۴) لغوبه نظر می‌آمد.

با توجه به سه نمونه از تفسیر آیات متشابه که از تفسیر المیزان آوردیم می‌توان درباره روش شناسی ایشان در تفسیر چنین آیاتی به نکات ذیل اشاره کرد:

۱. ایشان در تفسیر ذیل آیه ۷ سوره آل عمران درباره چند و چون تفسیر آیات متشابه به صورت اعم و آیات متشابه درباره خداوند متعال به طور اخص مباحثی را بیان کرده‌اند از این رو در ذیل برخی از آیات متشابه به متشابه بودن آن اشاره می‌کند و به صورت عملیاتی درصد رفع تشابه آن برمی‌آید - مانند: تفسیر بیان شده ذیل آیه ۲۴ سوره فجر - . اما در تفسیر برخی دیگر از آیات متشابه به متشابه بودن آن و بیان چگونگی رفع تشابه آن به صورت مشخص اشاره نمی‌کند. اما از توضیحاتی که ذیل این دست از آیات می‌دهند می‌توان پی برد که ایشان این آیه را متشابه می‌داند و آنچه آورده برای تشابه زدایی از آن بوده است - مانند تفسیر بیان شده ذیل آیه ۷۵ سوره ص - .

۲. ایشان در تشخیص این که آیه ای متشابه است از روش تفسیر قرآن به قرآن بهره برده است - مانند تفسیر ذیل آیه ۲۱۰ سوره بقره - .

۳. علامه طباطبایی در رفع تشابه و احکام بخشی آیه متشابه از روش تفسیر قرآن به قرآن استفاده کرده است - مانند تفسیر ذیل آیه ۲۱۰ سوره بقره - .

۴. ایشان تا آنجا که ممکن باشد از مجاز در رفع تشابه آیه متشابه استفاده نمی‌کند. اگر هم از آن استفاده کند پس از مدد گرفتن از روش تفسیری قرآن به قرآن در رفع تشابه و احکام بخشی آیه متشابه است - مانند تفسیر ذیل آیه ۲۱۰ سوره بقره - .

نتیجه گیری

۱. علامه طباطبایی آیه ای را متشابه می‌داند که در معنا و مراد آن تشابه وجود داشته باشد نه در لفظ آن؛

۲. ایشان با تفسیر به تشابه زدایی و احکام بخشی آیات متشابه می‌پردازند نه با تأویل؛

۳. علامه آیات متشابه را با استفاده از روش تفسیری قرآن به قرآن مشخص می‌سازد؛

۴. در تشابه زدایی و احکام بخشی آیات متشابه از روش تفسیر قرآن به قرآن و کمتر از مجاز بهره می‌گیرد.

۱۷. یونس، ۳۹/۱۰؛ الإسراء، ۳۵/۱۷؛ الکهف، ۱۸/۷۸ و ۸۲.
۱۸. الکشاف، ۳۳۸/۱، روح المعانی، ۸۱/۲.
۱۹. التفسیر الکبیر، ۱۹۱/۴؛ البحر المحیط، ۲۸/۳.
۲۰. المیزان، ۲۷/۳.
۲۱. مغنی اللیب، ۳۵۱/۱-۳۵۲.
۲۲. ژرف ساخت این فراز به صورت « وَأَمَّا الزَّاسِحُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا » بوده است. «همان/۳۰۶-۳۶۱».
۲۳. المیزان، ۳۲/۳.
۲۴. همان/۳۲-۳۳.
۲۵. همان/۳۱.
۲۶. همان/۴۷.
۲۷. همان/۴۸.
۲۸. همان/۲۶.
۲۹. همان/۲۶-۲۷.
۳۰. همان/۵۰-۵۱.
۳۱. نمونه‌ها از آیات درباره اسماء و صفات الهی انتخاب شده است.
۳۲. آیات دیگر که در آن‌ها به خداوند نسبت اتیان داده شده عبارتند از: (الفجر، ۲۲/۸۹؛ الحشر، ۵۹/۲، النحل، ۱۶/۲۶).
۳۳. المیزان، ۱۰۴/۲-۱۰۵.
۳۴. علامه طباطبایی می‌فرماید: ممکن است بتوان از دو آیه: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس، ۳۶/۸۲) و آیه: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ» (القمر، ۵۴/۵۰) حقیقت معنای «أَمْرُهُ» را به دست آورد.
۳۵. المیزان، ۱۰۵/۲.
۳۶. همان.
۳۷. همان، ۲۰/۳۲۱.
۳۸. المیزان، ۱۷/۲۲۶.
۳۹. همان.
۴۰. همان، ۱۰۹.
۱. المیزان، ۲۵/۳.
۲. همان/۲۴.
۳. همان/۴۷.
۴. همان، ۱۷-۱۸/۲.
۵. همان، ۱۸/۲.
۶. همان، ۳۱/۳.
۷. همان/۵۴.
۸. همان، ۱۸/۲.
۹. همان/۲۸ و ۳۰ و ۵۰.
۱۰. همان/۵۰.
۱۱. برای نمونه رک: آسه، روش شناسی نحوآموزی در حوزه براساس کتاب البهجة المرضیة با تأکید بر تحلیل نحوی آیات ۱۰۸-۱۱۰ توضیحات بیان شده درباره چند و چون تحلیل نحوی آیه سوم سوره اسرا در تفاسیر کشاف، مجمع البیان، المیزان، روح المعانی و التحریر التنویر.
۱۲. مغنی اللیب، ۶/۷ و ۴۸ با کمی تصرف.
۱۳. همان، ۱۲-۱۳/۱.
۱۴. کانون بحث تفسیری در این آیه در استینافیه یا عاطفه بودن واو «والراسخون» در فراز «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالزَّاسِحُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» است.
۱۵. شرح المقدمة الجزویة الکبیرة الشلوبین، ۱/۲۹۵؛ شرح التسهیل «ابن مالک، ۱/۱۵۷. یکی از نویسندگان بدون ارائه دلیل و برخلاف دیدگاه نحویان مدعی شده است که دانش خود را تعیین مرجع ضمیر در آیات قرآن نقشی ایفاء نمی‌کند. «نقش علوم ادبی در تفسیر قرآن- طاهری‌نیا- ۳۰۷/».
۱۶. قاعده ترجیحی قاعده‌ای است کلی اما مربوط به باب خاصی از دانش نیست بلکه در همه ابواب آن می‌توان آن را به کار بست. عکس قاعده نحوی که مختص بابی از ابواب دانش نحو است و در دیگر باب‌ها نمی‌توان از آن استفاده کرد. «روش شناسی نحوآموزی در حوزه...- جواد آسه- ۹۶/».